

کالبدشکافی تهاجم عربستان به یمن: ژئوپلیتیک، محیط بحران‌زای داخلی و سیاست بین‌الملل

حمید احمدی^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

افسانه خسروی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم
و تحقیقات

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۳ - تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۱۲)

چکیده

هدف از این پژوهش درک علل و عوامل تهاجم نظامی عربستان سعودی به یمن در سال ۲۰۱۵ م است. بحث اساسی نویسندگان بر این مبناست که بر خلاف برداشت رایج پژوهشگران و ناظران مسائل خاورمیانه، روابط میان یمن و عربستان سعودی نه دوستانه بلکه همواره تنش‌آمیز بوده و این خود زمینه‌ساز دشمنی‌های بیشتر در سال‌های اخیر شده است. فرضیه اساسی پژوهش حول این محور است که ترکیبی از متغیرهای سه‌گانه ژئوپلیتیک، بستر بحران‌زای داخلی و سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند علل تهاجم عربستان به یمن را در مارس ۲۰۱۵ تبیین کند. در همین زمینه، نویسندگان در آغاز تنش‌های تاریخی میان یمن و عربستان و در واقع دیدگاه‌ها و سیاست‌های خصمانه سعودی‌ها درباره یمن را بررسی می‌کنند و سپس به تشریح متغیرهای سه‌گانه برای تبیین تهاجم عربستان و متحدان آن به یمن در مارس ۲۰۱۵ می‌پردازند.

واژگان کلیدی

بستر بحران‌زا، توازن منطقه‌ای، ژئوپلیتیک، سیاست بین‌الملل

یمن معاصر و شش نقطه عطف تاریخی

یمن در تاریخ شصت و پنج ساله اخیر خود چندین نقطه عطف تاریخی داشته است. نخستین نقطه عطف آن به سال ۱۹۶۲م برمی‌گردد که در جریان آن طرفداران ایدئولوژی انقلابی ناصری که بیشتر دربرگیرنده جوانان و به‌ویژه کادرهای نظامی جوان می‌شد، در برابر طرفداران نظام پادشاهی ایستادند و با کودتای خود دوران جمهوریت را در این جامعه آغاز کردند. دومین نقطه عطف تاریخ یمن در سال ۱۹۶۷م روی داد؛ زمانی که با پایان سلطه بریتانیا در نواحی جنوبی یمن و به‌ویژه عدن، کشور تازه‌ای به نام یمن جنوبی به‌وجود آمد. قحطان محمد الشعبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ به ریاست جمهوری جمهوری دموکراتیک یمن برگزیده شد و عدن نیز پایتخت آن انتخاب شد. نقطه عطف سوم یک سال بعد در ۱۹۶۸م روی داد که نخبگان سیاسی و نظامی بخش جنوبی یا یمن جنوبی به‌طور رسمی ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرفتند و متحد بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی شدند. این خود بعد تازه‌ای به کشمکش‌های تاریخی یمن داد و رویارویی میان نظام پادشاهی و جمهوری را به کشمکش میان چپ و راست، اردوگاه غرب و شرق یا جهان سوسیالیسم و جهان سرمایه‌داری تبدیل کرد و مخالفان دیروز نظام جمهوری و مدافع پادشاهی، یعنی ایران و عربستان سعودی را در برابر هواخواهان کمونیسم قرار داد (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۰۰-۱۹۷) و دوران تازه‌ای از کشمکش منطقه‌ای در شبه‌جزیره عرب را رقم زد که نه تنها دو بخش یمن (شمال و جنوب)، بلکه قدرت‌های منطقه‌ای (ایران، عربستان، مصر و لیبی) و جهانی (آمریکا و شوروی) نیز در آن درگیر بودند. بدین گونه در کنار جنگ سرد عربی^۱ (Kerr, 1971) نوعی جنگ سرد یمنی نیز آغاز شد که در آن صنعا جهت‌گیری سیاست خارجی خود را بر اتحاد و ائتلاف با بلوک غرب و هواخواهان منطقه‌ای آن و عدن این جهت‌گیری را بر اتحاد و ائتلاف با بلوک شرق و معدود طرفداران خاورمیانه‌ای آن (سوریه، عراق، لیبی و الجزایر) استوار ساختند (Halliday, 1985: 246-3-6).

نقطه عطف تاریخی چهارم به ۱۹۹۰م برمی‌گردد، یعنی زمانی که تلاش‌های وحدت‌خواهانه یمنی‌ها از یک سو و افق‌های امیدوارسازنده نوین ناشی از اکتشاف نفت و گاز در مرزهای یمن و عربستان (Morton, 2013) و سرانجام ورشکستگی نسبی مالی و اقتصادی یمن جنوبی به‌دلیل قطع کمک‌های اتحاد شوروی از سوی دیگر، نخبگان سیاسی شمال و جنوب را به گرد هم آورد و وحدت و یکپارچگی دو یمن را رقم زد (Halliday, 2013). این اتحاد برآیند کشمکش‌های سیاسی-ایدئولوژیک و نظامی دو یمن در سال‌های دهه ۱۹۷۰م و آغاز تدریجی گفت‌وگوهای صلح و همکاری و در نهایت اتحاد دو کشور در دهه ۱۹۸۰م بود. در این دهه طرفین برای رسیدن به هماهنگی‌های بیشتر قراردادهایی را به امضا رساندند که مهم‌ترین آنها

1. The Arab cold war

توافق در زمینه سیاست خارجی مشترک در ۱۹۸۱م، توافق در زمینه بهره‌برداری مشترک از منابع طبیعی در ۱۹۸۵م، و توافق علی‌الله صالح و علی سالم البیض به‌منظور اتحاد در ۱۹۸۸م بود. سرانجام در ۲۲ مه ۱۹۹۰ دو کشور متحد شدند و جمهوری یمن را به‌وجود آوردند و صنعا به‌عنوان پایتخت سیاسی و عدن به‌عنوان پایتخت اقتصادی انتخاب شد. با این همه همانند بسیاری از نمونه‌های ناکام همگرایی و وحدت در جهان عرب (احمدی، ۱۳۵۸)، این اتحاد به درازا نکشید و در پی نارضایتی نخبگان جنوبی از رهبران شمال در ۱۹۹۴م جنگی داخلی آغاز شد که فرجام آن فرار رهبران جنوب و سلطه کامل شمالی‌ها به رهبری علی‌الله صالح بر کل یمن بود (حسن تاش، ۱۳۹۴: ۱). صالح که خود در سال ۱۹۷۸م در جریان کودتایی علیه احمد القسیمی قدرت را در یمن شمالی به‌دست گرفت، به‌عنوان رئیس‌جمهور یمن متحد شورای ریاست جمهوری پنج‌نفره مصوب ۱۹۹۰م را منحل کرد.

پنجمین نقطه عطف تاریخ اخیر یمن مربوط به سال ۲۰۱۲م بود که در فرایند گسترش دامنه سومین موج بیداری عرب (احمدی، ۱۳۹۰) یا رویدادهای موسوم به بهار عربی (نباکویی، ۱۳۹۱) به یمن و آغاز اعتراضات گسترده و طولانی یمنی‌ها، علی‌الله صالح پس از ۱۸ سال ریاست جمهوری در جمهوری متحد یمن و در مجموع ۳۳ سال ریاست جمهوری (با احتساب ریاست جمهوری صالح در یمن شمالی از ۱۹۷۸ تا فوریه ۲۰۱۲) از قدرت برکنار شد (قرنی، ۱۳۹۱).

اما ششمین و مهم‌ترین نقطه عطف تاریخی یمن، به تحولات پس از بهار عربی و برکناری علی‌الله صالح مربوط می‌شود که درگیری میان شیعیان حوثی و دولت منصور الهادی و فرار او در پی سلطه حوثی‌ها بر بیشتر مناطق یمن از جمله صنعا پایتخت و بندر عدن در جنوب را به‌دنبال داشت. در پی این پیروزی‌ها دولت عربستان و متحدان آن در منطقه تهاجم نظامی به یمن را در مارس ۱۹۱۵ آغاز کردند و مسبب ویرانی‌های گسترده زیر بنای نظامی، اقتصادی، صنعتی و انسانی این کشور شدند.

در این مقاله در آغاز تنش‌های تاریخی میان یمن و عربستان و در واقع دیدگاه‌ها و سیاست‌های خصمانه سعودی‌ها درباره یمن و آنگاه متغیرهای سه‌گانه برای تبیین تهاجم عربستان و متحدان آن به یمن در مارس ۲۰۱۵ بررسی و تشریح می‌شود.

الف) روابط عربستان و یمن: از تنش تا تهاجم

روابط میان عربستان و یمن، دومین کشور پرجمعیت شبه جزیره‌العرب، از زمان پایه‌گذاری رژیم آل‌سعود روابط پرتنشی بوده است. اگرچه به‌نظر می‌آید که این دو دولت عربی در گذشته مناسبات خود را براساس بنیادهای دوستانه استوار کرده و به لحاظی در زمره رژیم‌های محافظه‌کار عرب هر دو در یک جبهه سیاسی - ایدئولوژیک قرار داشته‌اند، بررسی دقیق‌تر این

روابط نشان‌دهنده این واقعیت است که دوران اساسی تضاد و تعارض بر سر مسائل گوناگون میان آنها وجود داشته و در یک چشم‌انداز کلی روابط میان ریاض و صنعا-عدن کشمکش‌آمیز بوده است تا دوستانه. بر این اساس سیاست‌های خصمانه عربستان نسبت به یمن را می‌توان در موارد گوناگون زیر بررسی کرد.

۱. جنگ ۱۹۳۴ و تصرف بخش‌هایی از یمن

دولت سعودی از همان آغاز رسمیت یافتن خود در سال ۱۹۳۲م با یمن بر سر مسائل سیاسی، مرزی و عقیدتی درگیر بود و این کشمکش به جنگ ۱۹۳۴م و پیروزی ابن‌سعود منجر شد. در توافقنامه ۲۳ ماده‌ای طائف ملک عبدالعزیز علاوه بر تحمیل غرامت جنگی به امام یحیی، مناطق مورد اختلاف (نجران، جیزان و عیسر) را به سرزمین خود منضم کرد. اگرچه در این توافقنامه بندی وجود داشت که مدت بیست‌ساله توافق را تمدید می‌کرد، دولت‌های متوالی یمن پس از امضای آن، هیچ‌گاه رسماً آن را مبنای رفع اختلاف‌های ارضی خود با عربستان نمی‌دانستند و بر حق تجدید نظر در آن تأکید می‌کردند. از سوی دیگر، عربستان همواره تلاش می‌کرد تا موافقت یمن را با نهایه کردن این قرارداد و تعیین مرزهای دو کشور براساس آن جذب کند، اما این توافق به اختلاف‌های ارضی آنها پایان نداد (Murphy, 2006).

۲. مقابله با نظام جمهوری

با وقوع کودتای ۱۹۶۲ و تأسیس نظام جمهوری در یمن، عربستان که بنا به ادراکات امنیتی خود در شبه‌جزیره عرب و نیز رقابت با ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر، این تحول را نقطه آغاز تحولات دیگری در نظام‌های مشایخی و پادشاهی شبه‌جزیره می‌دید، در مقابل آن ایستاد و به طرفداران پادشاهی آل حمیدالدین دشمنان و رقبای دیرین خود کمک کرد. اگرچه عربستان در ۱۹۶۷م دست از مخالفت با نظام جمهوری در یمن برداشت (Gause, 1990)، در مقابل به دشمنی با بخش جنوبی یمن که نظامی سوسیالیستی و متحد شوروی بر پا ساخته بود، ادامه داد و سال‌ها در راه بی‌ثباتی آن تلاش کرد. راهبرد ریاض وابسته ساختن سیاسی و اقتصادی یمن شمالی به خود بود تا بدین ترتیب از این موقعیت وابستگی بهره‌برداری کند. در طول سال‌های دهه ۱۹۷۰ بیش از دو میلیون کارگر یمنی در عربستان مشغول به کار بودند و ریاض با پرداخت دستمزدهای ناچیز به آنها نوعی رابطه اقتصادی بهره‌کشانه برقرار ساخته بود.

۳. اخراج دسته‌جمعی یمنی‌ها

عربستان در موارد گوناگون به اخراج کارگران یمنی از خاک خود دست زده است. یکی از این موارد پس از تهاجم عراق به کویت و جنگ دوم خلیج فارس صورت گرفت. حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰م موجب تشدید اختلاف‌های یمن و سعودی شد، چراکه سعودی‌ها بر آن بودند که دولت یمن از تهاجم عراق به کویت حمایت کرده است. اما دلیل ناراضی‌های سعودی‌ها از یمن، عضویت یمن در شورای همکاری عرب بود که در سال ۱۹۸۹م با شرکت مصر، عراق، یمن و اردن شکل گرفت و از نظر تحلیل‌گران عرب به دلیل تعلق اعضای آن به جهان‌های متفاوت و متناقض اتحاد ناموفقی بود (Heikal, 1992). سعودی‌ها و سایر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس شکل‌گیری این شورا را به‌ویژه در صورت موفقیت آن و تبدیلیش به اتحادیه نظامی، نوعی چالش برای شورای همکاری خلیج فارس در نظر می‌گرفتند (Witkar, 2015). حمله عراق که حدود سه ماه پس از وحدت دو یمن صورت گرفت، این کشور را در موقعیت دشواری در میان دو قدرت عرب عراقی و سعودی قرار داد. به همین سبب رهبران یمن در صدد برآمدند موضع میانی در پیش بگیرند و در عین محکوم کردن تهاجم عراق، با هر گونه مداخله و حمله خارجی در منطقه برای رویارویی با عراق مخالفت کرده و در عوض بر راه‌حل عربی تأکید کنند (United Nations, 1991:569-570). سعودی‌ها از این موضع یمن ابراز ناخشنودی کرده و پس از تصویب قطعنامه شورای امنیت برای تحریم نفتی عراق، یمن را به همکاری نفتی با عراق و کمک به آن برای صدور نفت خود متهم کردند. همچنین بر برخی گزارش‌ها تأکید می‌کردند که براساس آن نیروهای عراقی هواپیماهای جنگی کویت را به یمن و پایگاه تعز منتقل کرده‌اند. بدیهی بود که تکذیب این گزارش‌ها از سوی یمن سعودی‌ها را راضی نمی‌کرد. دولت سعودی در برابر فشار وارد کردن بر یمن، بیش از ۷۵۰ هزار کارگر یمنی مشغول به کار را اخراج کرد تا بدین وسیله هم برای یمن که با افزایش ناگهانی جمعیت ۷ درصد روبه‌رو می‌شد مشکل اقتصادی درست کند و با سرریز شدن این کارگران به داخل شهرهای یمن و به‌ویژه پایتخت آن صنعا، برای دولت یمن که خود از مشکل بیکاری گسترده رنج می‌برد و توان پیدا کردن کار برای این همه اخراجی را نداشت، بحران ایجاد کند. اخراج دسته‌جمعی کارگران یمنی از عربستان به این مورد محدود نمی‌شد و در سال‌های اخیر نیز رخ داده است (Black, 2013).

۴. ادعای مالکیت بر منابع نفتی یمن

بخش دیگری از دشمنی سعودی‌ها با یمن به موضوع اکتشاف نفت در یمن مربوط می‌شود. در اواسط دهه ۱۹۸۰م اعلام شد که نخستین اکتشافات نفتی در یمن در مناطق مرزی با عربستان صورت گرفته است. بلافاصله پس از انتشار این اخبار، عربستان سعودی مدعی مالکیت مناطق

شد. یکی از اهداف عربستان این بود که مانع هر گونه اقدام‌های اکتشافی دیگر از سوی شرکت‌های نفتی خارجی شود. در سال ۱۹۹۱م مأموران مرزی سعودی به تعقیب یک گروه زمین‌شناس فرانسوی که در منطقه حصرموت یمن به کار اکتشاف مشغول بودند، دست زدند. در سال ۱۹۹۱م نیز سعودی‌ها به شش شرکت نفت اروپایی و آمریکایی که در یمن مشغول به کار بودند، هشدار دادند که دست از فعالیت‌های اکتشافی خود بردارند (Witkar, 2015). اگرچه در سال ۱۹۸۹م یمن از مناطق شمالی تنها ۲۰۰۰۰۰ بشکه در روز بهره‌برداری می‌کرد و بنابر تازه‌ترین گزارش‌ها میزان ذخیره نفت آن به ۳ میلیارد بشکه و ذخایر گاز طبیعی آن به حدود ۱۷ تریلیون فوت مکعب می‌رسد (Haykel, 2013) و این میزان در مقایسه با کشوری چون عربستان بسیار ناچیز است، اما به‌خودی‌خود می‌تواند وابستگی به ریاض را کاهش و استقلال مالی یمن را افزایش دهد. پس از تهاجم نظامی عربستان به یمن در مارس ۲۰۱۵، امنیت حوزه‌های نفتی یمن به چالش کشیده شد و برخی شرکت‌های نفتی غرب همچون توتال به دلیل تهدیدات نظامی موجود به فعالیت‌های خود پایان دادند (Reuters, 2014). با ورود نیروهای سلفی تروریست وابسته به القاعده و داعش به یمن، نگرانی ارتش یمن از تصرف این حوزه‌ها بالا گرفته (al-Batati & Kirckpatrick, 2015) و این مسئله سایر کشورهای کوچک نفت‌خیز خلیج فارس را نگران کرده است (Kechichian, 2015).

۵. مقابله با وحدت دو یمن و تحکیم دموکراسی در آن

از سال ۱۹۹۰م و در پی وحدت دو یمن (Ismail, 2009)، نظامی کثرت‌گرا و دموکراتیک جایگزین دو نظام پیشین شد. عربستان سعودی دموکراسی یمن را تهدیدی بالقوه برای ثبات سایر نظام‌های شبه‌جزیره عرب می‌دانست و بر این اساس، به‌شدت با تحکیم آن و تبدیل شدن یمن به دموکراسی تمام‌عیار مخالفت می‌کرد. عربستان سعودی به‌شدت مخالف وحدت دو یمن بود و این وحدت و تشکیل یمن بزرگ و نیرومند را مقدمه‌ای برای تجدید نظر در قرارداد طائف و درگیری‌ها و مناقشات بین دو کشور می‌دانست. یکی از نگرانی‌های سعودی‌ها از وحدت دو یمن افزایش جمعیت یمن به حدود ۱۵ نفر میلیون بود که با جمعیت عربستان به‌گونه‌ای برابری می‌کرد و با توجه به رشد بالاتر جمعیت در یمن، می‌توانست در آینده به‌نوعی تهدید تبدیل شود. عربستان در واقع دو نگرانی اساسی از وجود یمن متحد دموکراتیک داشت: نخست اینکه امواج دموکراسی‌خواهی به خود عربستان سرایت کرده و بنیاد رژیم پادشاهی اقتدارگرا را بی‌ثبات کند؛ دوم اینکه نیروها و جریان‌های مخالف سعودی خواهان کمک یمن شده و یمن متحد نیز به تلافی حمایت ریاض از نیروهای مخالف در یمن، به یاری‌رسانی به نیروهای مخالف سعودی متمایل شود (Witaker, 2015).

با این همه از سال ۱۹۹۴م که دموکراسی یمن با پسرقت‌های گسترده‌ای مواجه شد، توجه عربستان به این نکته کمتر شد. با شروع جنگ ۱۹۹۴م میان طرفداران نخبگان سیاسی شمال و جنوب، عربستان به تجزیه‌طلبان جنوبی کمک کرد و برای پشتیبانی از مبارزه آنها با دولت مرکزی، خلبانان اروپای شرقی را اجیر کرد تا تسلیحات سنگین در اختیار آنها قرار دهند. با شکست جنوبی‌ها و ناکامی برنامه تجزیه، آل‌سعود به نیروهای مخالف وحدت و رهبران آنها که به عربستان گریخته بودند، کمک می‌کرد تا از داخل نظام پادشاهی به خرابکاری علیه دولت علی عبدالله صالح در یمن ادامه دهند (Witaker, 2015).

با توجه به همین حمایت‌ها روابط یمن و عربستان رو به تیرگی گذاشت و نیروهای نظامی دو کشور در امتداد مرز به حالت آمادگی درآمدند. این وضعیت در سال ۱۹۹۵م به برخوردهای نظامی منجر شد و سعودی‌ها در سه نقطه مرزی یمن به تقویت و استقرار انبوه نیروها و تجهیزات نظامی پرداختند. ابهامات مرزی که در قرارداد ۱۹۳۴ طائف برطرف نشده بود، بهانه خوبی برای اعمال فشارها بر یمن بود و این کشور را واداشت تا به نوعی به خواسته سعودی‌ها تن دهد و توافق سال ۲۰۰۰ موسوم به توافق جدّه را امضا کند. با امضای توافقنامه جدّه، مناقشه دیرینه دو کشور بر سر سرزمین‌های مورد اختلاف و نیز تعیین و تحدید مرزها به پایان رسید و روابط دو کشور از وضعیت تضاد و تقابل، به تعامل سازنده برای بهبود شرایط امنیتی مناطق مرزی سوق یافت. عربستان سعودی در قبال رسیدن به دو هدف تعیین و تحدید نهایی مرزها و ضعف و زوال دموکراسی یمن، از هدف تجزیه و تقسیم یمن دست کشید و از سال ۲۰۰۰، در مقابل تجزیه‌طلبان و حوثی‌ها، جانب دولت را گرفت.

۶. دشمنی مداوم با شیعیان یمن

بخش دیگری از رفتارهای دشمنی با یمن به سیاست سعودی‌ها در برابر شیعیان یمن و به‌ویژه حوثی‌ها برمی‌گردد. حوثی‌ها به‌عنوان اقلیت حاشیه‌ای نه‌تنها از سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت یمن، بلکه بیشتر از اقدام‌ها و نگرش‌های دشمنانه عربستان نسبت به خود ناراضی بودند و علت اعتراض‌ها و قیام آنها در سال‌های نخستین قرن بیست‌ویکم همین موضوع بود. به نوشته شلاق ویر، یکی از پژوهشگران مسائل یمن، یکی از علل عمده شورش حوثی‌ها فعالیت‌های تبلیغی و تبشیری وهابی در میان قلمرو شیعیان بود. رژیم سعودی با بهره‌گیری از قدرت مالی خود برخی از حوثی‌های را به وهابیت گرایش داد و از آنها برای هویت‌زدایی از شیعیان یمن استفاده می‌کرد. به گفته ویر، در سال‌های دهه ۱۹۹۰ مقامات و سرمایه‌داران و تجار وهابی در عربستان به گسترش سلفی‌گری در قلب سرزمین حوثی‌ها و تبلیغ علیه آنها و عقاید شیعی مشغول بودند و از محافل کوچک وهابی سلفی در قلمرو شیعیان زیدی به لحاظ مالی و

سیاسی حمایت می‌کردند. سلفی‌ها به شیوه‌ای فزاینده عقاید و آیین‌ها و مراسم اکثریت زیدی را به مسخره می‌گرفتند؛ آنها را در مساجد تهدید و متهم می‌کردند که در پی احیای حکومت پادشاهی زیدی و پایان دادن به رژیم جمهوری هستند. این تحریکات سلفی-وهابی پاسخ متقابل حوثی‌ها را در پی داشت که می‌خواستند از هویت و حقوق زیدی‌ها در منطقه صعده دفاع کنند (Weir, 2013).

سعودی‌ها همچنین با سرکوب القاعده در داخل عربستان، نیروهای آن را به سوی یمن فراری دادند و رفتن آنها و سایر نیروهای افراطی اسلام‌گرای ضدشيعی را به یمن تشویق کردند. هدف این بود که به این روش علاوه بر فشارهای تبلیغی و فرهنگی، حوثی‌ها و شیعیان زیدی را مورد حملات نظامی و تروریستی خود قرار دهند. این سیاست از سال‌های پس از ۲۰۰۴ ادامه یافته و پس از تهاجم نظامی به یمن در مارس ۲۰۱۵، تشدید شده است. علاوه بر القاعده و سازمان آن موسوم به القاعده در شبه‌جزیره العرب^۱ (Byman & Williams, 2015)، از سال ۲۰۱۴ نیروهای افراطی و تروریستی داعش نیز به اقدام‌های گسترده خشونت‌طلبانه در میان شیعیان دست زده‌اند (Koontz, 2015).

ب) عوامل تهاجم نظامی عربستان به یمن

تهاجم نظامی عربستان و متحدان آن در خلیج فارس به یمن نوعی استثنا در قاعده بود، چراکه سیاست ریاض در طول قرن گذشته بر مداخله غیرمستقیم نظامی در بحران‌های شبه‌جزیره و منطقه استوار بود. به عبارت دیگر، این مورد و پیش از آن مداخله عربستان در بحرین، که البته بر خلاف یمن تنها نوعی نمایش نیرو^۲ به‌شمار می‌رفت، نخستین مورد مداخله مستقیم نظامی آل سعود در بحران‌های محیط استراتژیک آن در منطقه بود. پیش از آن در بحران‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۷ در یمن، بحران عمان در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۲، جنگ چهارم اعراب و اسرائیل موسوم به جنگ رمضان در ۱۹۷۳ (نجانی ۱۳۵۲؛ میکال، ۱۳۵۴)، جنگ ایران و عراق در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۱، حمله نظامی به عراق برای بیرون راندن نیروهای نظامی عراقی از کویت به رهبری آمریکا در ۱۹۹۱م، و تهاجم آمریکا به عراق برای سرنگونی صدام حسین در ۲۰۰۳م، عربستان سعودی با پرهیز از درگیری مستقیم، تنها به یکی از طرفین کشمکش کمک نظامی کرده بود. برای ریشه‌یابی و درک چرایی و چگونگی تجدید نظر در سیاست سنتی پرهیز از درگیری مستقیم و به عهده‌گیری نقش فعالانه و رهبری‌کننده در کشمکش نظامی در یمن و تبیین علل آن باید عوامل گوناگونی را در نظر گرفت که از واقعیت‌های سیاسی، راهبردی و ژئوپلیتیک

۱. القاعده فی الجزيرة العربية (AQAP) Al-Qaida in Arabian Peninsula

2. show of force

نویین منطقه، عوامل بحران‌زای داخلی و سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در دهه‌های نخستین هزاره سوم میلادی سرچشمه می‌گیرد. در این میان موقعیت منطقه درگیر در بحران، ماهیت خود بحران‌های نویین و عناصر سازنده آن، نیروهای درگیر در بحران و پیامدهای احتمالی آن برای عربستان و متحدان آن در صورت پیروزی نیروهای رقیب نیز اهمیت ویژه‌ای در تبیین سیاست نویین ریاض دارد. در این پژوهش بر سه عامل جایگاه ژئوپلیتیک یمن در شبه‌جزیره و منطقه، بستر درونی بحران‌زا در یمن و سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید شده و هدف نویسندگان نشان دادن این نکته است که این عوامل بیشترین نقش را در مداخله عربستان در یمن بازی کرده‌اند.

مدل تحلیلی برای تبیین تهاجم عربستان سعودی به یمن



۱. جایگاه ژئوپلیتیک یمن

ژئوپلیتیک به بررسی تأثیر پدیده‌های جغرافیایی بر ساختارها و نهادهای سیاسی، حکومتی و غیرحکومتی و تحولات آنها و خصوصیات روابط با دیگر دولت‌ها می‌پردازد. در ژئوپلیتیک که معنای لغوی آن سیاست زمین است، نقش عوامل محیط جغرافیایی در سیاست ملل بررسی می‌شود.

یمن یکی از حاصل خیزترین مناطق شبه‌جزیره عربی به‌شمار می‌رود. این کشور به‌سبب دارا بودن موقعیت خاص جغرافیایی و بنادر و جزایر مهم راهبردی، در طول تاریخ مورد نظر قدرت‌ها و دولت‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است. یمن در بخش شمال غربی و شمال شرقی و نزدیک باب‌المندب (تنگه بین دریای سرخ و اقیانوس هند) واقع شده که نزدیک‌ترین آبراه

بین شرق و غرب است. یمن با تسلط بر این تنگه، قادر به کنترل دریای سرخ است و حتی می‌تواند با استقرار در جزیره استراتژیک پریم آن را مسدود کند. علت راهبردی بودن جزیره پریم، در این است که تنگه باب‌المنندب را به دو بخش آبراه شرقی به نام «باب‌الاسکندر» و آبراه غربی به نام «میون» تقسیم کرده است. اهمیت دیگر ژئوپلیتیک یمن به سبب جزیره «زقر» است که در ۲۹ کیلومتری ساحل یمن قرار دارد. این جزیره با داشتن ۶۵۲ متر ارتفاع از سطح دریا منطقه‌ای بسیار مهم و راهبردی محسوب می‌شود. یمن می‌تواند از این جزیره فعالیت‌های دریایی آن منطقه را تحت نظر بگیرد. در یمن جزایر دیگری نیز وجود دارد که از اهمیت راهبردی برخوردارند، مانند جزیره «کمران» و نیز جزیره «جبل‌الطیر»، که مشرف بر آبراه منطقه است. با توجه به موقعیت استراتژیکی و تاکتیکی این جزایر، می‌توان از آنها برای مقاصد نظامی و کنترل کشتیرانی در دریای سرخ استفاده کرد. به‌طور کلی ۳۸۰ جزیره در یمن وجود دارد که اغلب آنها در جنوب دریای سرخ و به موازات سواحل کشور قرار دارند. عوامل دیگری که بر اهمیت این کشور می‌افزایند عبارت‌اند از:

- نزدیکی به شاخ آفریقا، این کشور را منطقه‌ای مهم و راهبردی کرده است. در نیمه دوم قرن حاضر به علت کشمکش‌های ابرقدرت‌ها در این منطقه، بر حساسیت موقعیت آن افزوده شده است؛

- برخورداری از سواحل طولانی در دریای سرخ و دریای عرب و وجود بنادر مهم «عدن»، «حدیده» و «فحاء» در این سواحل، اهمیت استراتژیکی یمن را دوچندان می‌کند (حیدری، ۱۳۹۴: ۲).

تنگه باب‌المنندب که در بخش شمال غربی و شمال شرقی به یمن می‌رسد، برای تجارت دریایی بین‌المللی و کشتی‌های انرژی حائز اهمیت است و به‌عنوان شاهراه تجارت آسیا، اروپا و آفریقا، دوسوم تجارت دریایی جهان را در خود جای داده است. تنگه باب‌المنندب میان یمن، جیبوتی و اریتره قرار گرفته و دریای سرخ را به خلیج فارس و شمال آفریقا وصل می‌کند. این تنگه برای آمریکا به‌حدی اهمیت دارد که آن را در فهرست مراکز هفت‌گانه استراتژیکی کشتی‌های نفتی جهان قرار داده است، زیرا برای نمونه در سال ۲۰۱۳م روزانه حدود ۳ میلیون و هشتصد هزار بشکه نفت و تولیدات نفتی از تنگه باب‌المنندب روانه بازارهای انرژی شده است (Gazali, 2015: 3-4). بندر عدن نزدیک‌ترین منطقه راهبردی یمن به باب‌المنندب و در حکم جبل‌الطارق آسیاست و هر نیروی نظامی که بر این منطقه مسلط شود، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در کنترل این آبراه داشته باشد. از این رو و با توجه به نقش قدرتمند عربستان در تأمین انرژی جهانی، موقعیت ژئوپلیتیک یمن برای عربستان سعودی اهمیت ویژه‌ای دارد.

آنتونی کوردزمن عنوان می‌کند که یمن با داشتن ۱۴۵۸ کیلومتر مربع مرز مشترک، برای ثبات عربستان سعودی و شبه‌جزیره عرب اهمیت زیادی دارد (Cordesman, 2015: 5). مجموعه این عوامل ژئوپلیتیک موجب شد تا عربستان سعودی کنترل یمن توسط نیروهای وابسته به شیعیان الحوثی را خطر بزرگی در راه سیطره خود در شبه‌جزیره و منافع سیاسی-اقتصادی و استراتژیک در منطقه تلقی کند. در واقع تهاجم یمن را همان‌گونه که برخی تحلیل‌گران تأکید کرده‌اند (Nazemroaya, 2015)، می‌توان به درستی جنگ ژئوپلیتیک دانست.

۲. بستر درونی بحران‌زا: نقش عوامل داخلی

یمن کشور شکننده و ضعیفی است که دولت‌های آن به شدت درگیر مسائل و تهدیدهای داخلی بوده‌اند. مجموعه‌ای از عوامل سیاسی-اجتماعی داخلی در سطح دولت و جامعه و اقتصاد ویژگی بحران‌زایی داشته و زمینه‌ساز رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و دخالت و رقابت آنها بر سر این کشور شده‌اند. عوامل مهم بحران‌زای داخلی مورد نظر شامل موارد زیر است:

الف) اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم

در سطح سیاسی، اقتدارگرایی مبتنی بر مشروعیت سنتی یا انقلابی از عمده‌ترین عوامل بحران‌زای یمن به‌شمار می‌آید. این عوامل سبب‌ساز بحران‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۶۷ شده و پس از دهه ۱۹۸۰ نیز نقش‌آفرینی کرده است. این امر به‌ویژه در دوران حکمرانی طولانی علی عبدالله صالح در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم آشکار بوده است. همان‌گونه که اشاره شد، صالح از سال ۱۹۷۸م به‌عنوان رئیس‌جمهور یمن شمالی و از سال ۱۹۹۰م به‌عنوان رئیس‌جمهور یمن متحد قدرت را در این کشور در دست داشت. وی در سال ۲۰۱۲م با اعتراض‌های گسترده مردمی تحت تأثیر رویدادهای موسوم به بهار عربی که به انقلاب یمن معروف شد، از قدرت کناره‌گیری کرد، اما همچنان به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار در صحنه سیاست کشور باقی‌ماند و نیروهای وفادار به او در مارس ۲۰۱۵ با حوثی‌های زیدی که در آن زمان بخش بزرگی از یمن را در کنترل خود داشتند، وارد ائتلاف شد (Mujahed and Naylor, 2015).

حکومت علی عبدالله صالح در زمره رژیم‌های اقتدارگرای متکی بر هژمونی حزب حاکم همراه با سطح بالایی از رقابت سیاسی و انتخاباتی، طبقه‌بندی می‌شد. در این نظام سیاسی اگرچه میزانی از رقابت انتخاباتی تحمل می‌شود، در عمل حزب حاکم با بهره‌گیری از مجموعه ابزارها موقعیت مسلط را به‌دست می‌آورد. برای نمونه کنگره خلق عمومی وابسته به علی عبدالله صالح و به‌مثابه حزب حاکم یمن تحت کنترل او از مجموعه‌ای از ابزارها برای پیروزی

در انتخابات به‌نحو احسن استفاده می‌کرد. گذشته از این، رسانه‌های دولتی یمن به نفع این حزب فعالیت می‌کردند و تأثیر این پدیده، به‌ویژه بر رأی‌دهندگان بی‌سواد چشمگیر بود (Blaydes, 2011: 218) به‌طور کلی، حکومت عبدالله صالح به‌دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بود و طبقات اجتماعی مختلفی از جمله جوانان، دانشجویان، قبایل مهم و احزاب سیاسی و همچنین حوثی‌ها و جنوبی‌ها در مقابل دولت او قرار می‌گرفتند و بارها تظاهرات فراگیر و عظیمی علیه آن به راه می‌انداختند و بر دامنه بحران می‌افزودند (مقصودی، ۱۳۹۰: ۶۴).

ب) فساد اقتصادی گسترده

به لحاظ اقتصادی یمن یکی از ضعیف‌ترین کشورهای منطقه خاورمیانه بوده و در بیشتر دوران سیاسی معاصر خود به کمک‌های خارجی و دولت‌های رانتی عرب وابسته بوده است. تولید ناخالص داخلی یمن در سال ۲۰۱۳م بیش از ۶۱ میلیارد دلار و درآمد سرانه آن حدود ۲۵۰۰ دلار بوده است. یمن فقیرترین کشور منطقه خاورمیانه است و در سال ۲۰۱۳م نرخ بیکاری در این کشور ۳۵ درصد بوده است. خدمات مهم‌ترین بخش اقتصاد کشور بود که ۶۱ درصد تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌داد و صنعت با ۳۱ درصد و کشاورزی با ۷/۷ درصد پس از آن قرار می‌گرفت. کشاورزی در گذشته اهمیت بیشتری داشت و ۱۸ تا ۲۷ درصد تولید کشور را شامل می‌شد. یکی از معضلات کشور کشت قاط (گیاه مخدر) است که جویدن آن اثر محرک دارد. حدود ۴۰ درصد کل آب حوضه آبخیز صنعا به کشت این گیاه اختصاص پیدا می‌کند که موجب خشک شدن کشتزارها و افزایش قیمت مواد غذایی شده است (حسن تاش، ۱۳۹۴: ۲). از نظر اجتماعی، یمن دچار مشکلات سیاسی و اجتماعی گوناگون ناشی از فقر اقتصادی است و حداقل ۵۸ درصد کودکان این کشور از سوء تغذیه رنج می‌برند. نرخ رشد جمعیت سالانه کشور حدود ۳/۲ درصد است، حال آنکه منابع طبیعی انسانی و دولتی این کشور محدود است و تاب چنین رشد جمعیتی را ندارد.

در این میان پدیده‌ای که زیرساخت‌های ضعیف و خدمات اجتماعی محدود این کشور را بیش از پیش در فشار و تنگنا قرار می‌دهد، موج مهاجرت بسیاری از مردم شاخ آفریقا بود که در پی دسترسی به بازار کار کشورهای ثروتمند سمت شمال وارد یمن می‌شدند (Blumi, 2011: 1). در این شرایط نابسامان، فساد اقتصادی گسترده‌ای میان نخبگان و طبقه حاکم این کشور وجود داشته است. برای نمونه در سال‌های پایانی حکومت علی عبدالله صالح، علاوه بر پیوندهای حامی - پیرو که دولت برقرار کرده و از طریق آن موفق به جلب آرای عمومی در انتخابات می‌شد، شبکه‌های گسترده‌ای که بر فساد و پارتی‌بازی استوار است نیز به چشم می‌خورد. به گفته یکی از اعضای پارلمان، فساد سیاسی وسیع بود و کنگره خلق عمومی

تلاش چندانی برای مبارزه با اختلاس و ثروت‌های نامشروع نمی‌کرد. به گزارش مطبوعات وقت حکومت یمن را فساد عظیمی در تمام سطوح بوروکراسی، در بر گرفته بود و عبدالله صالح نیز بر پایه شبکه پیچیده از روابط حامی پیرو به‌شدت شخصی، حکومت می‌کرد (Blaydes, 2011: 217).

پ) بیکاری و مشکلات معیشتی

در واقع وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم یمن، از عوامل مهم و اثرگذار بر شورش‌ها، گسترش ناامنی، قدرت‌گیری و گسترش نفوذ بازیگران فراملی و فراملی در این کشور است. برای نمونه عبدالملک الحوثی، رهبر کنونی حوثی‌ها و جنبش انصارالله در مصاحبه با روزنامه لبنانی النهار بیان داشت اختلاف حوثی‌ها با دولت، اختلافی مذهبی نبوده و جنگ بین آنها جنگی فرقه‌ای و مذهبی نیست، بلکه حوثی‌ها از وضع بد اقتصادی و بی‌توجهی دولت به وضعیت معیشتی نامناسب مردم، ظلم و اجحاف دولت به مناطق شمالی و عدم پایبندی به تعهدات خود در این زمینه ناراضی‌اند (معاونت پژوهش سیاست خارجی، ۱۳۸۸: ۲). نرخ ۳۵ درصدی بیکاری در یمن، کمبود آب آشامیدنی و براساس گزارش سازمان ملل وجود حدود ۷ میلیون انسان گرسنه که از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند، بخشی از مشکلات اقتصادی مردم یمن است (صادقی و احمدیان ۱۳۸۹: ۲۶۱). براساس گزارش بانک جهانی، یمن به‌ویژه در سال‌های پس از ناآرامی‌های ۲۰۱۱ بالاترین نرخ بیکاری را در میان کشورهای عربی داشت و این نرخ به ۶۰ درصد می‌رسید (Al-Khazzan, 2014). بنابر گزارش مقامات وزارت تجارت و صنعت یمن، نرخ فقر در این کشور در سال ۲۰۱۱ م به میزان بالای ۷۵ درصد می‌رسیده است (Al-Arasyhi, 2014).

ت) ساختار ناموزون اجتماعی و قبیله‌گرایی

جامعه یمنی ترکیب پیچیده‌ای از تقسیمات کشوری و شکاف قبیله‌ای، سیاسی فرقه‌ای و مذهبی است که حیات سیاسی و پرآشوب کشور و محیط افراط‌گرایی را شکل داده است. پیش از اتحاد دویمین در مه ۱۹۹۰، یمن شمالی و جنوبی به رهبری رژیم‌های کاملاً متفاوت اداره می‌شدند. جمهوری عربی یمن، که پس از سرنگونی سلسله زیدی حمیدالدین در ۱۹۶۲ م تأسیس شد، در دوران رژیم‌های غیرنظامی و نظامی پی‌درپی، رنگ و جلای ناسیونالیستی به خود گرفت. ساختار اجتماعی و بیشتر قبیله‌ای یمن در درون خود نابرابری‌های اجتماعی و رانده شدن برخی گروه‌ها را در پی داشت. توزیع نابرابر منابع دولتی، فساد شدید سیاسی و اقتصادی حکومت یمن را به حکومت دزدان مشهور کرده بود. براساس گزارش سازمان شفافیت بین‌المللی^۱ رتبه یمن در فساد در سال‌های پایانی حکومت علی عبدالله صالح در بین

1. International transparency organization

۱۷۵ کشور ۱۶۱ بود (Transparency international, 2013). در این کشور بیشتر مردم در روستاها زندگی می‌کنند و بافت اجتماعی کشور قبیله‌ای است. این وضع بسیار متفاوت از کشورهای چون مصر و تونس است.

وجود قبایل متفاوت و شکاف فرقه‌ای و مذهبی متعدد، عملاً یمن را به جامعه‌ای چندپاره و ازهم‌گسیخته تبدیل کرده است. بر این اساس بسیاری از محققان، ضعف هویت ملی و انسجام اجتماعی و عدم شکل‌گیری دولت ملت را از مهم‌ترین چالش‌های این کشور تلقی می‌کنند (اشرفی، ۱۳۹۲: ۲۵۵). ساخت قبیله‌ای یمن و نفوذ قبایل قدرتمند یکی از عوامل تشدید و تداوم کشمکش‌های سیاسی در این کشور نیز است. در واقع قبیله‌گرایی در یمن زمینه‌های لازم برای گسترش کشمکش‌ها را فراهم می‌ساخته است (Rand, 2010). عنصر قبیله‌گرایی در یمن آنچنان در سیاست‌های این کشور نقش داشته که پیروزی جناح‌های سیاسی رقیب بر یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌داده است. نقش ساختار قبیله‌ای و بازی سیاسی قبایل در ناآرامی‌های مردمی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۲ آشکار شد و بدون مشارکت قبایل نیرومند یمن در تظاهرات و ناآرامی‌های آن سال‌ها سقوط رژیم اقتدارگرای علی عبدالله صالح غیرممکن می‌نمود (Fattah, 2012). اگرچه همان‌گونه که برخی پژوهشگران تأکید کرده‌اند قبایل یمن نقش مهمی در ثبات سیاسی کشور داشته و گاه ابزار مؤثرتری در پایان دادن به کشمکش‌های داخلی بوده‌اند (Dawsari, 2012: 5)، باید این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که این امر خود مانع شکل‌گیری شیوه‌های مدنی حل کشمکش شده است. این نکته به‌ویژه با توجه به وابستگی قبایل به یکی از طرفین درگیر در کشمکش‌ها و نقش آنها در تشدید این وضعیت، قابل اهمیت است و اینکه در برخی موارد قبایل خود به‌وجودآورنده دولت‌ها بوده و گاه نیز دولت‌ها قبایل را به‌وجود می‌آورده‌اند (Schmitz, 2011).

ث) محرومیت سیاسی و اقتصادی شیعیان زیدی

یکی از عوامل مهم بحران‌های سیاسی-اجتماعی و سپس نظامی سال‌های اخیر، محرومیت سیاسی شیعیان زیدی در یمن در تاریخ جمهوریت این کشور بوده است. شیعیان زیدی که در طول تاریخ این کشور نقش مهمی در اداره امور یمن داشته و قرن‌ها کنترل سیاسی آن را تا سال ۱۹۶۲م در دست داشتند، در سال‌های پس از آن در اثر هژمونی اندیشه ناسیونالیسم عربی از یک سو و حمایت‌های مالی و سیاسی عربستان سعودی از دولت‌های حاکم بر یمن از سوی دیگر، از حقوق سیاسی-اجتماعی و اقتصادی خود محروم بوده‌اند. بیش از ۴۵ درصد از جمعیت حدود ۲۵ میلیونی یمن، شیعیان زیدی هستند که نزدیک‌ترین فرقه شیعه مذهب به اندیشه‌های اهل سنت است. مابقی جمعیت آن از سنی‌های شافعی تشکیل شده که نزدیک‌ترین فرقه سنی به اندیشه‌های شیعیان است. این امر از دیرباز نوعی وفاق دینی بین دو فرقه اصلی

مذاهب یمن به وجود آورده است؛ تا آنجا که تا پیش از درگیری‌های سال‌های اخیر میان حوثی‌ها و حکومت الهادی و در نتیجه آن گسترش شکاف‌های فرقه‌ای در این کشور، بسیاری از زیدی‌ها و شافعی‌های یمنی، در مساجد یکدیگر و پشت سه ائمه یکدیگر نماز می‌گزارند.

در میان نیروهای شیعی، حوثی‌ها بیشتر از همه با دولت مرکزی درگیر شدند. حوثی‌ها اسم خود را از رهبر معنوی خود یعنی بدرالدین حوثی گرفته‌اند. پس از اتحاد دو یمن حوثی‌ها حزب الحق را تأسیس کردند و در سال ۱۹۹۷م جناح رادیکال حزب به رهبری حسین بدرالدین الحوثی شکل جوانان مؤمن را ایجاد کردند (Abdullah, 2009). رابطه حوثی‌ها با دولت مرکزی تا سال ۲۰۰۳م حسنه بود و حتی حوثی‌ها در سال ۱۹۹۴م در جنگ تجزیه به کمک دولت مرکزی شتافتند. در سال ۲۰۰۳م همزمان با اشغال عراق، مخالفت حوثی‌ها با سیاست خارجی و اوضاع نابسامان اقتصادی شروع شد و ادامه یافت. دستگیری حوثی‌ها و همچنین درگیری بین دولت و هواداران حوثی در منطقه محل سکونت حسین الحوثی آغاز شد. اولین دور جنگ‌ها با کشته شدن حسین الحوثی به پایان رسید و جنگ‌های صعده (Salmoni, Lioldots and Wells, 2010) میان حوثی‌ها و دولت یمن و نیروهای عربستان شش دور ادامه یافت (Amnesty international, 2015).

حرکت اعتراض‌آمیز حوثی‌ها ابعاد پیچیده‌ای دارد. آنان نگران‌اند که مذهبشان (شیعه زیدی) مورد تهدید نفوذ خزنده و هابی‌ها قرار گیرد. آنها همچنین از تبعیض و تفاوت اقتصادی شمال یمن، به‌خصوص استان صعده، با بقیه مناطق این کشور آزرده‌خاطر و سرخورده‌اند. حاکمان صنعا در گذشته با ادعای ارتباط حوثی‌ها با کشورهای خارجی منطقه، سرکوب آنها را توجیه کرده‌اند. موضع مشخص این گروه تحریم انتخابات در ۲۰۱۲ بود. آنها با انتشار بیانیه‌ای، تأکید کرده بودند که غیررقابتی بودن انتخابات و مشخص بودن تکلیف آن و نیز دخالت طرف‌های خارجی در این انتخابات، علت تحریم آن بوده است (Hatem, 2012). همه اینها در حالی رخ داد که در یمن دولت «منصور هادی» نتوانست رضایت همه قبایل و گروه‌های سیاسی یمنی را جلب کند؛ امری که در نهایت به به‌پاخیزی دوباره مردم با سردمداری شیعیان زیدی، تشکیل کمیته‌های انقلابی مردمی، تصرف پایتخت و برکناری رئیس‌جمهور منجر شد. این رویداد بار دیگر خطر خیزش‌های مردمی را یک قدم به عربستان نزدیک‌تر کرد و مقامات آل‌سعود به‌دلیل شیعه بودن بیشتر معترضان یمنی، قدرت‌گیری آنها را در واقع به افزایش نفوذ ایران در یمن تفسیر کردند (Northam & Calamur, 2015) و به مخالفت با قدرت‌یابی شیعیان زیدی و کارشکنی در راه آنها پرداختند. سعودی‌ها کاهش حضور و قدرت یافتن شیعیان حوثی و جریانات نزدیک به آن را عمده‌ترین استراتژی خود در دهه نخستین قرن بیست‌ویکم در نظر گرفتند (سجادپور، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

در سال ۲۰۰۶م در اجلاس لندن عربستان سعودی از سوی کشورهای غربی موظف شده بود تا در بحران یمن (جنگ میان حوثی‌ها و حکومت عبدالله صالح) مداخله کند. عربستان در سال ۲۰۰۹م نیز پس از آنکه حوثی‌ها در جنگ با حکومت صالح به پیروزی‌هایی دست یافته بودند، علیه حوثی‌ها وارد جنگ شد. در سال ۲۰۱۴م عربستان با معرفی تشکیلات حوثی‌ها به‌عنوان یک سازمان تروریستی، زمینه مداخلات بعدی در سال ۲۰۱۵م را در یمن فراهم کرد (Ahelbarra, 2015: 2). عربستان سعودی در جنگ علیه یمن از حمایت قبیله الاحمر که از بزرگ‌ترین قبایل یمن است، حزب اخوانی الاصلاح و گروه‌های سلفی یمن و هواداران منصور هادی بهره می‌گیرد (Wehrey, 2015: 3). اگرچه سعودی تلاش زیادی انجام داد تا کشورهای زیادی از جمله پاکستان و ترکیه را با خود در جنگ علیه یمن همراه کند، مجلس پاکستان به بی‌طرفی این کشور در این جنگ رأی داد (Haj & Ahmed, 2015) و ترکیه نیز به‌نوعی خواستار حل بحران یمن از راه دیپلماتیک شد. بر این اساس، ائتلافی که به رهبری عربستان علیه یمن شکل گرفت و قرار بود شامل ده کشور به‌علاوه عربستان باشد، شامل هشت کشور به‌علاوه عربستان شد (Thompson & Torre 2015: 1).

۳. سیاست‌های منطقه‌ای و حمایت‌های بین‌المللی

گذشته از نقش عوامل ژئوپلیتیک و عناصر بحران‌زای داخلی یمن، آنچه بیش از همه عربستان سعودی را به مداخله مستقیم در یمن و تهاجم نظامی به این کشور رهنمون کرده، سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. در این میان رقابت‌های راهبردی و به‌ویژه به‌هم خوردن توازن قوای منطقه‌ای به نفع ایران، بیش از سایر عوامل اهمیت داشته است. اگرچه رقابت میان ایران و عربستان بر سر رهبری جهان اسلام از سال‌های پس از انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ آغاز شد و رهبران سعودی که خود از سوی اسلام‌گرایان شیعه مورد حمایت ایران (احمدی، ۱۳۶۹) و نیروهای جنبش سنی اخوان به چالش کشیده می‌شدند (الرشید، ۱۳۹۲؛ Hegghammer & Lacroix, 2007)، برای مهار انقلاب ایران از صدام حسین در جنگ علیه ایران حمایت کردند، اما نگرانی عمده سعودی‌ها از زمانی آغاز شد که با سرنگونی دولت بعث در ۲۰۰۳م اکثریت شیعیان این کشور قدرت را به‌دست گرفتند. علاوه بر این گسترش نفوذ ایران در لبنان و سرزمین‌های اشغالی فلسطینی به‌تدریج عربستان و متحدان عرب آن در منطقه را نگران کرد و به طرح آنچه از سوی عبدالله پادشاه اردن به هلال شیعه معروف شد، انجامید (Moubayed, 2005). گسترش نفوذ ایران در منطقه بعدها متحد دیگر عربستان یعنی حسنی مبارک، رئیس‌جمهور وقت مصر را نیز به واکنش واداشت و بر آن کرد تا به طرح این مسئله بپردازد که گویا شیعیان عرب به ایران وفادارترند تا کشورهای محل سکونت خود (Cordesman, 2006). رهبران سعودی نیز خود

در جریان جنگ‌های ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان با اسرائیل در سال ۲۰۰۶ (مرتضی، ۱۳۸۸) و همچنین جنگ ۲۲ روزه در ۲۰۰۸ (احمدی، ۱۳۸۹) ایران را به مداخله در امور کشورهای عربی و به‌راه انداختن جنگ‌های نیابتی متهم کرده بودند (Bazzi, 2015).

آنچه رهبران سعودی را از گسترش نفوذ ایران و تضعیف جایگاه خود و متحدانش در منطقه نگران ساخت، رویدادهای پس از ۲۰۱۱م موسوم به بهار عربی بود. با سرنگونی سه دولت عربی متحد سعودی یعنی تونس به رهبری زین‌العابدین بن علی، مصر به رهبری حسنی مبارک و یمن زیر نظر علی عبدالله صالح در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲م از یک سو و گسترش ناآرامی‌ها و انقلابات به شبه‌جزیره العرب و به‌ویژه بحرین، نه‌تنها توازن قوای منطقه‌ای به سود ایران در حال به‌هم خوردن بود، اقتدار سعودی را در شبه‌جزیره به چالش می‌طلبید (Baker, 2011). عربستان سعودی برای جلوگیری از سرایت ناآرامی‌ها به شبه‌جزیره به‌ویژه سرپوش گذاشتن بر اعتراضات شیعیان خود (Sullivan, 2012)، از یک سو سیاست تطمیع را در پیش گرفت و با توزیع بیش از ۳۵ میلیارد دلار در بین اتباع عربستان برای خشنودسازی شهروندان سعودی اقدام کرد و از سوی دیگر، با پیشبرد سیاست مشت آهنین به سرکوب انقلابیون شیعه در داخل عربستان و بحرین پرداخت. مداخله نظامی در بحرین در ۲۰۱۱م (Broner & Slackman, 2011) نمونه آشکار این سیاست بود.

یکی از ابزارهای عربستان سعودی برای دورسازی انقلاب‌های عربی از محیط شبه‌جزیره، به‌راه انداختن جنگ انحرافی^۱ (Fravel, 2010) بود. دامن زدن به جنگ و کشمکش فرقه‌ای میان شیعه و سنی و مسلح‌سازی هزاران داوطلب متعصب و اعزام آنها به عراق و سوریه برای سرنگونی دولت‌های این دو کشور، بخشی از این سیاست بود. عربستان سعودی و متحدان منطقه‌ای آن چون امارات عربی متحده و قطر با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی از گروه‌های تروریستی سلفی همچون داعش، جبهه النصره، احرار الشام و نظایر آن درصدد بوده است تا هم با مشغول‌سازی شهروندان خود و مسلمانان شبه‌جزیره به تضاد شیعه-سنی، امواج انقلابی را از خود دور سازد و از سوی دیگر، با ایجاد بی‌ثباتی در عراق، سوریه و لبنان، متحدان ایران را تضعیف کند و موازنه قوا را به زیان ایران و به سود خود و متحدانش تغییر دهد.

آنچه عربستان سعودی را در این راه مصمم ساخت، حمایت‌های بین‌المللی از سوی کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا بود. درحالی‌که آمریکا و متحدان غربی آن در جریان امواج بیداری عربی مدعی حمایت از انقلابیون در مصر، تونس، لیبی و سوریه بودند، در برابر سرکوب اعتراض‌های شیعیان در بحرین و یمن سکوت می‌کردند و بیشتر به حمایت از سعودی‌ها می‌پرداختند. این سیاست‌های دوگانه اگرچه انتقاد بسیاری را در جهان برانگیخت

(Pal, 2011; Boucek & Sajadpour, 2011; Irna, 2011) مانع حمایت از سیاست‌های سعودی در شبه‌جزیره و جهان عرب به‌ویژه در عراق و سوریه نشد. در واقع ایالات متحده از این اقدام سعودی حمایت کرد و سخنگوی کاخ سفید نیز آن را به‌هیچ‌وجه تهاجم نظامی ندانست (Bohan, 2011). از سوی دیگر، درحالی‌که بر بسیاری از پژوهشگران و سیاستمداران غربی آشکار است که حمایت‌های عربستان و متحدان آن در خلیج فارس از داعش و گروه‌های سلفی تروریست در عراق و سوریه عامل مهم تداوم فعالیت این گروه‌هاست (Boghardt, 2014) و این گروه از پژوهشگران در تحلیل‌های خود به نقش عربستان در تقویت سلفی‌گرایی تروریستی از دهه ۱۹۸۰ تا به امروز اشاره کرده و در مطبوعات غرب نیز این‌گونه تحلیل‌ها را منتشر کرده‌اند (Fryklund, 2015)، اما نه مقامات سیاسی ایالات متحده آمریکا و نه متحدان اروپایی آن تاکنون به‌طور آشکار به انتقاد از سعودی‌ها یا قطر و امارات عربی متحده دست نزده‌اند (Clemons, 2014). بی‌شک این نوع حمایت‌ها یا سکوت آشکار در برابر سرکوب نیروهای انقلابی عربی در سال‌های پس از ۲۰۱۱ نقش مهمی در سیاست عربستان برای تهاجم به یمن در ۲۰۱۵ م بازی کرد. تحلیل‌گرانی مانند «لینا خطیب» بر این باورند که یمن یک کارت سیاسی در دستان عربستان است تا بتواند درباره موضوعاتی مانند سوریه با ایران معامله کند (Khatib, 2015: 1-4).

نتیجه

موضوع اساسی این پژوهش تبیین تهاجم نظامی عربستان سعودی و متحدان آن به یمن در اوایل ۲۰۱۵ م برای از میان بردن نفوذ سیاسی شیعیان زیدی به رهبری جنبش حوثی و بازگرداندن دولت دست‌نشانده منصور الهادی به قدرت بود. بحث اساسی مقاله این بود که روابط یمن و عربستان در طول کمتر از یک قرن گذشته برخلاف تصور رایج، رابطه‌ای سراسر تنش‌زا بوده و اینکه ترکیبی از عوامل ژئوپلیتیک، بستر بحران‌زای داخلی و سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مسبب اصلی تهاجم نظامی سعودی‌ها به یمن بوده است. یمن به لحاظ ژئوپلیتیکی موقعیت جغرافیایی منحصر به فردی دارد که آن را از نظر راهبردی پراهمیت ساخته است. با نگاهی به نقشه آن می‌توان به‌سادگی نسبت آبراه باب‌المندب با خلیج فارس، دریای سرخ و اقیانوس هند و همچنین شبه‌جزیره عربستان، غرب آسیا، شمال آفریقا و شاخ آفریقا را درک کرد. عربستان که به‌شدت از ساختار ژئوپلیتیکی یمن آسیب‌پذیر است، مایل است از رنج یک «معمای ژئوپلیتیکی» به نام یمن خلاص شود. از سوی دیگر، محیط داخلی یمن نیز در گذشته بستر مناسبی برای زایش بحران‌های گوناگون بوده و این شرایط به‌ویژه حاشیه‌ای کردن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان زیدی و فشارهای روحی و روانی از سوی نیروهای افراطی سلفی-وهابی برای از بین بردن هویت آنان عنصر مهمی در

قیام سال‌های اخیر حوثی‌ها برای پایان دادن به ساختار سلطه در یمن بود. قدرت‌یابی شیعیان در سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۱۳ که در پی به قدرت رسیدن شیعیان عراق و اتحاد گسترده‌محمور مقاومت در منطقه و ایستادگی آن در برابر استراتژی جنگ فرقه‌ای در سوریه، عراق و لبنان روی داد، موازنه قوای منطقه‌ای را به سود ایران و زیان عربستان به هم زد. به باور عربستان، پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳م، نفوذ و توان اثرگذاری ایران در منطقه و مسائل مهم آن بسیار افزایش یافته است. صعود شیعیان به رأس هرم قدرت در عراق و بقا و تداوم ایستادگی متحدان ایران در لبنان و فلسطین پس از جنگ‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹-۲۰۰۸م، همگی به گسترش نفوذ و توان بالقوه ایران در منطقه انجامید. عربستان تا سال ۲۰۱۵م در بحران‌های سوریه، عراق و لبنان در مقابل ایران شکست خورده بود و دست برتر انصارالله در یمن را نیز شکست دیگری برای خود می‌دانست که حتی از شکست در سه حوزه دیگر خفت‌بارتر است. ریاض که از حمایت گسترده بازیگران بین‌المللی به‌ویژه ایالات متحده و متحدان غربی آن برخوردار بود، برای رهایی از تنگنای مرگبار ژئوپلیتیک ناشی از کنترل یمن توسط شیعیان و احتمال سرایت آن به مناطق شیعه‌نشین شرق سعودی و بحرین، و با برخورداری از پشتیبانی سیاسی و لجستیک نظامی غرب به تهاجم نظامی مارس ۲۰۱۵ به یمن دست زد. با این همه، سعودی‌ها که بر آن بودند در مدت بسیار کوتاه یک یا دو هفته‌ای پس از تهاجم نظامی کنترل کامل یمن را در اختیار خواهند گرفت، درگیر جنگی شده‌اند که هم‌اکنون بیش از ده ماه از آغاز آن می‌گذرد و با صرف ده‌ها میلیارد دلار و کشتار وسیع غیرنظامیان یمنی و زیرساخت‌های اقتصادی و صنعتی این کشور، فرجام و چشم‌انداز خوشایندی برای آن دیده نمی‌شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. احمدی، حمید (۱۳۹۰)، موج سوم بیداری عرب: ریشه‌یابی قیام‌های اخیر در کشورهای عربی، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۰.
۲. ----- (۱۳۸۹)، از ناسیونالیسم کرانه باختری تا اسلام‌گرایی نوار غزه، خاورمیانه‌پژوهی، ج ۴، به کوشش مهدی ذاکریان، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۳. ----- (۱۳۶۹)، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر جنبش‌های اسلامی جهان عرب»، در مجموعه مقالات جهان سوم، به کوشش حاتم قادری، تهران: سفیر.
۴. جهانگیر حیدری (۱۳۹۴)، اهمیت استراتژیک یمن و تاریخ تقابلات عربستان با این کشور قابل دسترسی در <http://omiidestan.mihanblog.com/post/24>
۵. حسن تاش، سید غلامحسین (۱۳۹۴)، کشور یمن و جهان نفت، مؤسسه مطالعات بین‌الملل انرژی.
۶. سجادی، محمدکاظم (۱۳۹۰)، «معضلات متراکم آمریکا و یمن»، دیپلماسی ایرانی.
۷. ----- (۱۳۹۰)، «تحلیل استراتژی آمریکا در یمن و وزن‌های ناهم‌سنگ»، همشهری دیپلماتیک، ش ۴۸.
۸. سید سجادی، پروین و کلانتری زرین (۱۳۸۶)، «تاریخچه‌ای از یک پدیده جغرافیایی - سیاسی: خاورمیانه چیست»، روزنامه اعتماد، ش ۱۴۷۰.

۹. الرشید، مضاوی (۱۳۹۲)، جریان‌های اسلامی جدید در عربستان سعودی، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: پژوهشکده هنر و ارتباطات اسلامی.
۱۰. صادقی، حسین و احمدیان حسن (۱۳۸۹)، «دگرگونی جایگاه منطقه‌ای یمن، امکانات و چالش‌ها»، فصلنامه راهبرد، ش ۵۶ پاییز.
۱۱. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپلیتیک در قرن بیستم، تهران: سمت.
۱۲. قرنی، بهجت (۱۳۹۱)، انقلاب در کشورهای عربی: واکاوی ریشه‌ها و عوامل، انتشارات مؤسسه ابرار معاصر تهران.
۱۳. لاکوست، ایو و ژیلین (۱۳۷۸)، عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی، تهران: نشر امن.
۱۴. مرتضی، احسان (۱۳۸۸)، جنگ سی‌وسه روزه: اهداف و پیامدها، ترجمه فاضل حسینی و صفر سفیدرود، قم: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی‌فقیه، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، زمزم هدایت.
۱۵. نجاتی، غلامرضا (۱۳۵۲)، جنگ چهارم اعراب و اسرائیل، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۱)، کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب، تهران: میزان.
۱۷. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۰)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، ج اول، تهران: سمت.
۱۸. مقصودی، مجتبی، شقایق حیدری (۱۳۹۰)، «بررسی وجوه تشابه و تفاوت‌های جنبش عربی در کشورهای خاورمیانه»، فصلنامه ره‌نامه سیاستگذاری، سال دوم ش ۲.
۱۹. هیکل، محمدحسین (۱۳۵۴)، جنگ رمضان، ترجمه محمدکاظم موسایی، تهران: توس.

ب) خارجی

20. Abdullah, Lux (2009), "Yemen's last Zaydi Imam: the shabab al-mu'min, the Malazim, and hizb allah in the thought of Husayn Badr al-Din al-Huthi". Contemporary Arab Affairs. Vol 2. no. 3.
21. Ahelbarra, Hashem, (20 January 2015), Yemen Crisis explained, Aljazeera.
22. Al-Arashi, Fakhri (2014), Unemployment and Poverty Rate in Yemen Highest in the Middle East, National Yemen (February 24).
23. Amnesty International. (2015), Yemen: the Forgotten war. <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2015/09/Yemen-the-forgotten-war/>
24. Baker, Russ (2011), The Saudi Arabia Spring Nobody Noticed. Who, What, Why (December 7).
25. Barak A. Salmoni, Bryce Loidolt, Madeleine Wells (2010), Regime and Periphery in Northern Yemen the Huthi Phenomenon. Rand National Defence Institute .
26. Batati, Saeed and David D. Kirkpatrick (2015), Yemeni Army Tries to Safeguard Oil Fields as Qaeda Fighters Advance, New York Times (April 18).
27. Bazzi, Mohamad (2015), Lebanon and the Start of Iran and Saudi Arabia's Proxy War, New Yorker (May 26).
28. Byman, Daniel L. and Jennifer R. Williams (2015), Al-Qaida in the Arabian Peninsula at a Crossroads in Yemen. Brookings Institute, Center for Middle East Policy.
29. Black, Ian (2013), Saudi Arabia expels thousands of Yemeni workers. The Guardian (April 2).
30. Blaydes, Lisa. (2011), Election and Distributive Politics in Mubarak Egypt, Cambridge University Press.
31. Blumi, Isa (2011), Chaos in Yemen: Societal Collapse and the New Authoritarianism, Routledge.
32. Boghardt, Lori Plotkin (2014), Saudi Funding of ISIS. The Washington Institute for Near East Policy. Policy watch 2273 (June 23).
33. Bohan, Carl (2011), U.S. says Saudi forces in Bahrain "not an invasion" Reuters (March 14).
34. Boucek, Christopher and Sajadpour, Karim. (2011), Rivals.-Iran vs. Saudi Arabia (Carnegie Endowment for International Peace, September 20).

35. Broner, Ethan and Slackman, Michael (2011), Saudi Troops Enter Bahrain to Help Put Down Unrest, New York Times (March 14).
36. Clemons, Steve (2014), 'Thank God for the Saudis': ISIS, Iraq, and the Lessons of Blowback. The Atlantic (June 23).
37. Cordesman, Anthony H. (2006), "Preliminary 'Lessons' of the Israeli-Hezbollah War," Working Paper, CSIS, August 17.
38. Fattah, Khaled. (2012), tribes and Tribalism in the Arab Spring. Yemen Times (26 April).
39. Fravel, M. Taylor. (2010), "The Limits of Diversion: Rethinking Internal and External Conflict" Security Studies 19.2. (October).
40. Fryklund, Inge (2015), "After Paris and Beirut: It is Time to Rein in Saudi Arabia", Huffington Post (November 24).
41. Gazali Abdus Sattar, (2015), The U.S. Geostrategic objectives behind the war in Yemen, Aljazeera.
42. Gause, Gregory (1990), Saudi-Yemeni Relations: Domestic Structures and Foreign Influence, Columbia University Press.
43. Hatem, Mohammed (2012), Yemen's Houthi Rebels Vow to Boycott Presidential Elections. Bloomberg (February 14).
44. Hegghammer, Thomas and Stephane Lacroix (2007), "Rejectionist Islamism in Saudi Arabia: The Story of Juhayman al-'Utaybi Revisited", International Journal of Middle East Studies. Vol. 39, no. 1.
45. Heikal, Mohamed (1992), Illusions of Triumph: An Arab View of the Gulf War. Harper Collins Publishers.
46. Haj, Ahmed Al- and Munir Ahmed (2015), "Pakistan votes to stay out of Yemen conflict", The Denver Post (April 10).
47. Halliday, Fred (2011), "Yemen: Travails of Unity", Open Democracy (April 5).
48. ----- (1985), Aspects of South Yemen Foreign Policy. London School of Economic and Political Science.
49. Haykel, Bernard (2013), The State of Yemen Oil and Gas Resources, NOREF Policy Brief.
50. Irna News Agency (2011), UK analyst blames US for Saudi invasion of Bahrain, Two Circles Net (March 18).
51. Ismail, Sharif (2009), Unification in Yemen: Dynamics of Political Integration, 1978-2000. Oxford University, Wadham College.
52. Kechichian, Joseph A. (2015), Oil and State System against the Extremism. Oil and Gas Industry Today (November 25).
53. Kerr, Malcolm H. (1971), The Arab Cold War: Gamal 'Abd al-Nasir and His Rivals, 1958-1970. Oxford University Press.
54. Khatib Lina, (2015), Saudi Arabia's Comeback via Yemen, Carnegie Endowment for International Peace ht against the Houthis? , CNN
55. Khazzan, Wafa (2014), Unemployment and Poverty Rate in Yemen Highest in the Middle East, National Yemen (February 24).
56. Koontz, Joshua (2015), "The Growing Threat of ISIS in Yemen". Critical Threats (May 6).
57. Morton, Michael Quentin (2013), Oil and gas Exploration in Yemen. https://www.academia.edu/3356238/Oil_Exploration_in_Yemen_2013.
58. Moubayed, Sami. (2005), The Waxing of the Shiite Crescent, Asia Times Online. (April 20).
59. Mujahed, Ali and Hugh Naylor (2015), "Yemen's Houthi Rrebels get boost from Ccountry's Oousted Ddictator", Washington Post (March 31).
60. Murphy, Chris (2006), Saudi Arabia-Yemen Border disputes, ICE Case Studies, no. 197 (November).
61. Nazemroaya, Mahdi Darius (2015), The Geopolitics Behind the War in Yemen: Do the US and Saudi Arabia Want to Divide Yemen? Global Research (Strategic Culture Foundation, 31 March).

62. Northam, Jackie and Calamur, Krishnadev (2015), "Saudis Say Iranian Advisers Aiding Houthis In Yemen As Strikes Continue". NPR Hourly Newscast (26 April).
63. Pal, Amitabh. (2011), U.S Wrong to Approve Saudi Invasion of Bahrain, the Progressive (March 16).
64. Rand Corporation (2010), Conflict in Yemen Fueled by Tribalism and Religious Conflicts. <http://www.rand.org/news/press/2010/05/03.html>.
65. Reuters (2014). "Total Shuts Down Operations At Yemen Oil Field". Reuters (30 January).
66. Schmitz, Charles. (2011), Understanding the Role of Tribes in Yemen, CTC.
67. Sullivan, Kevin (2012), "Saudi Arabia's secret Arab Spring". Independent (23 October).
68. Thompson Nick and Torre Inez, (2015), Yemen: Who's joining Saudi Arabia's fig.
69. Transparency international (2013), Corruption by Country/Territory. [HTTP://WWW.Transparency.org/country#YEM](http://WWW.Transparency.org/country#YEM).
70. United Nations (1991), Items relating to the situation between Iraq and Kuwait. Repertoire of the Practice of the Security Council.
71. Weir, Shelagh (2013), "Tribal Factors in War and Peace", in Yemen: Challenges for the Future (International Conference: London Middle East Institute).
72. Wehrey, Frederic (2015), Into the Maelstrom: The Saudi-Led Misadventure in Yemen, Carnegie Endowment for International Peace.
73. Whitaker, Brian (2015), "Yemen and Saudi Arabia: A historical Review of Relations". Al-Bab (March 25).

